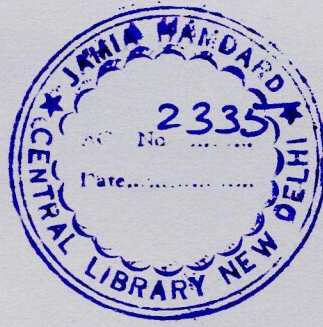


عقاب کل در عاکذاری **بیت** او بر دفع چشم بد اخوت
رویتو سیرا سپند شوند مجمر آفتاب سمن سمن
بدن تبلانی آداب لوازم جان سپاری او نمود **بیت**
باز آدم که سجده این خاک کپاکنم کرطاعنی قضاشده باشد
اداکنم در چنین جبین تضارت اکین بلیل ترانه ساز بادل
آرزو مند در سوز و کداز از خموسی کل سر ابا باز با جان
مستمند سخن پرداز **بیت** تغافل تو مرا به نماید از لطافت
که آن بر کس و این خاصه از برای من است گاهی از بهار وصال
بار دامن دامن گل عیش چیده و گاهی از باد خزان وراق صبح
وار کریبان دریده ساعتی جام دلش از باره مسرت و اینست
لباب و دی جان غمکش ارغایت مدح و سیاحت و نطق
را و طلب زبانی خون کل شکفتگی نیم انوش و ترغم گویان
و لحظه چون غنچه باتنکدی در جوشش مغشوق جوان آری **بیت**
دو کوه رخ و قدار **بیت** جان مجنون را بلای صحبت لیلی
و فرقت لیلی بکس بکس که داستان آتش بر عشق

جامع القرائی

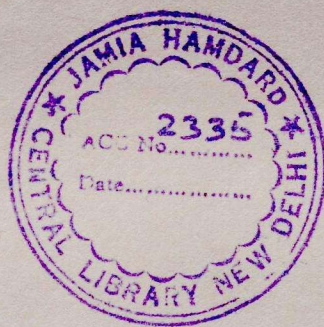


اندر ۲۳۳۵



در عالم دیده
اگرچه بی وساطت با صوره نظر سر روی شاه مقصود می کشاید
و دل غمدیده بی منت معالقه جسمانی و مشاهده روحانی می نماید
لیکن بچشم آنکه **بیت** وعده وصل چوین شود نزدیک **آتش سوزی**
تمیزتر کرد و دوستدار سرایان را رغبت اضطرار در شاهراه
انتظار **مهر** چوین کوشش روزه دار بر آله اکبریت **مسیب**
حقیقی زود و مطلقه الکنیز و کجای نام و پیغام از میان خبر خیزد
بیت بی تو جان قطره البت بر لب شوق و رتود بر آمدی چکید
اینک **کاعدا** نام کرد بد عالم ایجا رسید **شکست** **مکتوب** **و هم**
و جواب صداقت با فضیلت **مکتوب** میان **عبدان** کور و پرستش نور
مشتمل بر خفاکاری فلک ستم گشت و دو جزایست **محرر** **مهر** **بور**
رقبه شوق آموذ که بعد از امضای من کسب سر خوب سج معود
نکار سافیه بود اگرچه در بادی النظر دل اخلص منزل **امسر**
و متهج ساخت اما بمطالعه حقیق حال ایشان که با وجود چندین
لکاپوی نور روز اول است در گرداب اضطراب انداخته **اعلی**
سراپوز **شمس** تمیز از گردش کرد و درون پیرست **مانجا** که دان
بکروید

جامع القوائین



اندرج ۲۳۳۵

عای رساند و یاد دوستان را سخاوت و ادا از ضمیر حلت تصویر
آن بکانه کارخانه تقدیر فراموش نکرد اما در زیاده چه نوبت **مکتوب**

یارم خدمت فضايل پناه فواضل دستگاه بیان شیخ اما ان الله

مستلزم رسیدن ابیات تازه مضمون و سفارش دوست
صداقت مشحون تحریر یافت تیاج طبع صافی و ذهن واقعی آن

صورت دان معنی و معنی شناس صوت که دانش و روان نکته
پرور را محلی است کامل نکته پرور آن دانش و در را مزیست

تمام بل بهجت اخلاقی و لایه های حریف و مسرت پسرای جانهای اندوختی
باو بعد از ابراز لوازمه شوق که بگذارش و نکارش و امانه می پذیرد

و در معرض بیان جای نمیکرد مشهور و مجهول بهر دست پذیر میگرداند که رای
طبیع را در آن مجمع مروت و داد و مبع قنوت و انشا که هر چهار مصرع

اش چون اربع عناصر حکم اوات داشتند هنگامیکه از نظم
و نشر تعلق مانند نقطه انتخاب برکناره بوده فرو میگذرانید

این غزل خوان بیت الحزن جدایی و تنهایی را هم آغوش کامیاب
بنی اندازد که دانید **بیت** بانا و آن دوست کو دوستان

غذای



برو و از آن که در جوارم بود

بماند